

چارلز بوکوفسکی  
ترجمه‌ی شهرزاد لولاچی

# جنوب بدون شمال

## داستان‌های زندگی مدفون

ofoqbooks.com  
ofoqpublication  
ofoqpublication

پیشگفتار مترجم (زندگی و آثار چارلز بوکوفسکی، مرشد فرودستان) / ۹

تو نوشیدنی ات چه حالی می‌کنید! / ۱۹

سیاست / ۲۹

دو دائم‌الخمر / ۳۷

قاتل‌ها / ۴۷

کلاس / ۵۷

تو نمی‌توانی داستان عاشقانه بنویسی / ۶۷

پرل هاربر را یادت هست؟ / ۷۵

پیتزبورگ فیل و شرکا / ۸۳

دکتر نازی / ۹۳

مسیح با اسکیت / ۱۰۳

کارمند مراسلات با بینی قرمز / ۱۱۳

شیطان جذاب بود / ۱۲۵

جریزه / ۱۳۵

مزدور / ۱۴۳

همان چیزی که دیلن تامس را کشت / ۱۵۱

بی‌گردن و بدترکیب / ۱۵۹

آن‌طور که مرده‌ها دوست دارند / ۱۷۱

همه‌ی امراض دنیا و مرض من / ۱۹۱

اعترافات مردی چنان دیوانه که با حیوانات می‌زیست / ۲۱۷

چارلز بوکوفسکی نخستین بار سخن می‌گوید (مصاحبه) / ۲۵۳

## پیشگفتار مترجم

### زندگی و آثار چارلز بوکوفسکی، مرشد فرودستان<sup>۱</sup>

هنری چارلز بوکوفسکی (۱۶ اوت ۱۹۲۰ - ۹ مارس ۱۹۹۴) شاعر، رمان‌نویس و نویسنده‌ی داستان کوتاه آمریکایی است.

او با نام هاینریش کارل بوکوفسکی از پدری آمریکایی به نام هاینریش (هنری) بوکوفسکی که پس از خدمت سربازی اش بعد از جنگ جهانی اول در آلمان سکونت داشت و مادری آلمانی به اسم کاتارینا فِت به دنیا آمد.

جدّ پدری بوکوفسکی، لئونارد بوکوفسکی، در دهه‌ی ۱۸۸۰ میلادی از امپراتوری آلمان [در آن زمان] به آمریکا مهاجرت کرده بود. لئونارد در کلیولند با امیلی کراوس که اصل و نسب آلمانی داشت و از دانزیگ آلمان (امروزه گدانسک، لهستان) آمده بود ازدواج کرد و در پاسادنا ایالت کالیفرنیا ساکن شدند. لئونارد نجاری موفق بود. آن زوج چهار فرزند داشتند که هاینریش بوکوفسکی، پدر چارلز، یکی از آنها بود.

پدر و مادر بوکوفسکی پس از جنگ جهانی اول در آندرناخ آلمان با هم ازدواج کردند. پدرش یک گروه‌بان آلمانی - آمریکایی ارتش ایالات متحده

۱. لقبی که مجله‌ی تایم در سال ۱۹۸۶ به بوکوفسکی داد. م.

بود که پس از شکست آلمان در سال ۱۹۱۸ در آنجا خدمت می‌کرد. هنری بوکوفسکی سپس مقاطعه‌کار ساختمانی شد و پس از جنگ از نظر اقتصادی به موفقیت بسیار رسید، اما پس از رکود اقتصادی آلمان در نتیجه‌ی اوضاع پس از جنگ، دیگر درآمد چندانی نداشت و تصمیم گرفت با خانواده‌اش به ایالات متحده برود. در آوریل ۱۹۲۳، خانواده از بندر برمه‌هاون به شهر بالتیمور در ایالت مریلند سفر کردند و در همان جا اقامت گزیدند.

خانواده‌ی بوکوفسکی در سال ۱۹۳۰ به جنوب لوس‌آنجلس رفتند، همان شهری که پدر بزرگ و پدر بوکوفسکی در آن زندگی کرده بودند. چارلز جوان انگلیسی را با لهجه‌ی غلیظ آلمانی صحبت می‌کرد و دوستان خردسالش به استهزا او را "هاینی" [آلمانی] خطاب می‌کردند. در دهه‌ی ۱۹۳۰، پدر بوکوفسکی اغلب بیکار بود. چارلز در رمان اتوبیوگرافیکال خود ساندویچ ژامبون می‌نویسد که مادرش در برابر بدرفتاری‌های پدر او اغلب ساکت بود، در حالی که پدر بوکوفسکی به خاطر کمترین اشتباهی او را به باد کتک می‌گرفت.

بوکوفسکی در دوران کودکی خجالتی و گوشه‌گیر بود که این حالت در نوجوانی به خاطر شرایط بد پوستی‌اش شدت گرفت. کودکان همسایه لهجه‌ی آلمانی و لباس‌هایی را که به اجبار والدینش می‌پوشید به باد تمسخر می‌گرفتند. در فیلم زاده در چنین شرایطی (۲۰۰۳)، بوکوفسکی می‌گوید از شش تا یازده سالگی پدرش سه بار در هفته او را با شلاق می‌زد. به گفته‌ی او چنین شرایطی ذوق نویسندگی را در او بیدار کرد، زیرا توانست زجری را که شایسته‌اش نبود درک کند. همان‌طور که بوکوفسکی بزرگ‌تر می‌شد، افسردگی سبب شد نافرمان‌تر شود و با چنان لحنی درباره‌ی چنین موضوعاتی بنویسد.

دوست صمیمی بوکوفسکی، ویلیام بالدی مولیناکس، که در رمان

ساندویچ ژامبون به اسم الی لاکراس، پسر یک جراح دائم‌الخمر، تصویر شده است در اوایل بیست سالگی او را با الکل آشنا کرد. بوکوفسکی بعدها نوشت: «این (الکل) تا مدت‌ها به من کمک کرد.»

نوشخواری روشی بود که بوکوفسکی به کمک آن توانست زندگی خود را بهتر تحمل کند. بعد از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان لوس‌آنجلس، بوکوفسکی دو سال به دانشکده‌ی دولتی آن شهر رفت و هنر، روزنامه‌نگاری و ادبیات خواند، اما با آغاز جنگ جهانی دوم دانشکده را نیمه‌کاره رها کرد. او سپس در آرزوی نویسندگی به عنوان یک کارگر ساده به نیویورک رفت.

در ژوئیه‌ی ۱۹۴۴، در حالی که جنگ جهانی دوم هنوز به پایان نرسیده بود، مأموران اف. بی. آی. بوکوفسکی را به اتهام فرار از خدمت بازداشت کردند. در آن زمان که ایالات متحده در حال جنگ با آلمان بود و بسیاری از آلمانی‌ها و آلمانی - آمریکایی‌ها در کشور مظنون به خیانت بودند، تولد بوکوفسکی در آلمان موجب مشکلاتی برای او شد. او هفده روز در زندان بود. شش روز بعد، در یک آزمایش روانی، بخشی از آزمون‌های ورود به ارتش، رد شد.

از اوایل دهه‌ی چهل میلادی، آثار بوکوفسکی بارها در مجله‌های کوچک ادبی و به صورت کتابچه توسط ناشران کوچک به چاپ رسید که این روند تا دهه‌ی نود میلادی ادامه یافت. یکی از منتقدین اشاره می‌کند: «با توجه به رفتارهای عجیب و اجراهای عمداً دلفک‌وارانه‌ی بوکوفسکی، او همچنان پادشاه دنیای زیرزمینی و مظهر فرودستان در دهه‌های متوالی باقی ماند.» داستان کوتاه پیامد یک یادداشت طولانی مرجوعی اولین بار در بیست و سه سالگی بوکوفسکی در مجله‌ی استوری به چاپ رسید. بوکوفسکی که نتوانسته بود به دنیای ادبی راه پیدا کند درک بهتری از روند نشر پیدا کرد و تقریباً به مدت ده سال از نوشتن دست کشید، دوره‌ای که خود